



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ اسفند ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله سی ام

مصادف با: ۱ جمادی الاولی ۱۴۳۴

موضوع جزئی: اشتباه در نقل فتوای مجتهد - مقام دوم

جلسه: ۹۰

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

در مقام دوم بحث در اطلاق وجوب اعلام بود یعنی اینکه آیا وجوب اعلام مطلق است یا مختص به صورتی است که حکم الزامی را به نحو غیر الزامی بیان کند عرض کردیم در این رابطه دو قول وجود دارد: قول اول قول به اختصاص وجوب اعلام به احکام الزامیه است چند دلیل برای این قول اقامه شده دلیل اول را بیان کردیم محصل دلیل اول این بود که در بعضی از آیات و روایات دال بر وجوب تبلیغ احکام قرائنی وجود دارد که دلالت بر اختصاص به وجوب تبلیغ و اعلام به احکام الزامیه می‌کند این قرائن، قرائن داخلی است یعنی خود آیات این دلالت را دارد در روایات هم بعضاً چنین مسئله‌ای قابل استفاده است. حال باید ببینیم که این دلیل تمام است یا نه؟

بررسی دلیل اول:

به نظر ما قرائنی که به واسطه آن ادعای اختصاص وجوب تبلیغ و وجوب اعلام به احکام الزامیه شده، قرینیت ندارند: اما در مورد آیه نفر که ادعا شد انذار فقط به واسطه بیان احکام الزامیه محقق می‌شود و اساساً در احکام غیر الزامی معنی ندارد؛ این ادعا به نظر ما قابل قبول نیست چون صرف نظر از مسئله وجوب اعلام در ما نحن فیه، عرض می‌کنیم مستدل هم که به این آیات برای وجوب تبلیغ احکام استناد کرد، مدعی است که انذار فقط نسبت به احکام الزامی محقق می‌شود چون انذار یعنی هشدار دادن و ترساندن از عواقب عصیان و مخالفت و نافرمانی؛ در حالی که مخالفت با احکام غیر الزامی مستلزم عقاب و هلاکت نیست لذا انذار معنی ندارد عرض ما این است که انذار به حسب متعلق‌اش دارای مراتب است گاهی انذار و هشدار و ترساندن از عقاب است به خاطر عصیان و مخالفت با حکم الزامی مثل اینکه اعلام بکنند مخالفت با قوانین موضوعه‌ی بشری مستلزم مجازات و جریمه است و از آن طرف بشارت به پاداش و ثواب به خاطر موافقت با حکم الزامی بدهند، این یک مرتبه است. یعنی بیان ثواب و عقاب و پاداش و مجازات بر مخالفت و موافقت با احکام الزامیه. لکن گاهی انذار و هشدار به کم شدن ثواب و تنزل مرتبه و مقام است و در مقابل بشارت به رفعت مقام و ازدیاد ثواب و بهره مندی است اگر فرض کنید نسبت به احکام غیر الزامی هشدار بدهد به این معنی که ارتکاب فلان عمل که مکروه است این موجب تنزل جایگاه و رتبه شما می‌شود یا موجب محرومیت از بعضی هدایا و عنایات می‌شود آیا اینجا انذار محقق نمی‌شود؟ یا مثلاً بشارت بدهند به اینکه اگر فلان کار را انجام دهید، پاداش به شما می‌دهند، آیا اینجا بشارت محقق نمی‌شود؟ پس اینکه گفته شده انذار فقط نسبت به احکام الزامیه محقق می‌شود این به نظر ما مردود است اگر در وجوب تبلیغ احکام به آیه نفر استناد شود انذار هم در احکام ترخیصیه معنی دارد و هم در احکام الزامیه.

و اما در مورد آیه کتمان مستدل ادعا کرد هدایت فقط به بیان احکام الزامیه محقق می‌شود این استدلال اضعف است از آنچه که در مورد انذار در استدلال به آیه نفر گفته شد چون واضح است که هدایت هم در مورد احکام الزامیه معنی دارد و هم در مورد احکام غیر الزامی هدایت یک معنای عامی دارد این نسبت به آیه نفر واضح‌تر است در اینکه هم می‌تواند شامل احکام الزامی شود و هم احکام غیر الزامی.

و همچنین در مورد آیاتی که غرض از ارسال رسل را جلوگیری از بهانه مکلفین و اقامه حجت دانسته؛ واقعاً اقامه حجت به چه دلیل مختص به احکام الزامی باشد؟ به چه دلیل جلوگیری از بهانه مکلفین مختص به احکام الزامی باشد؟ و الشاهد علی ذلک که اگر کسی را روز قیامت به خاطر ترک مستحبات و انجام مکروهات در مرتبه پایین‌تر و در درجه‌ی پایین‌تری از بهشت قرار دهند، او می‌تواند اعتراض کند که چرا برای ما این مستحبات و مکروهات بیان نشد؟ چرا برای ما بیان نشد که چه اموری موجب تنزل مقام و چه اموری باعث رفعت مقام است؟ اگر او عذر برای ترک مستحب و فعل مکروه بیاورد این عذر موجه است. پس اقامه حجت و قطع اعداز مکلفین هم مختص به احکام الزامیه نیست لذا استدلال به این آیات و استفاده از قرائن داخلی برای اثبات اختصاص و جوب تبلیغ به احکام الزامیه قابل قبول نیست.

دلیل دوم:

این دلیل متشکل از سه مقدمه است:

مقدمه اول: وجوب تعلم احکام (که در جای خودش بحث شده) فقط در مورد احکام الزامی ثابت است. انسان واجب است واجبات و محرّمات را یاد بگیرد ولی نسبت به احکام ترخیصی مثل مستحب و مکروه تعلم واجب نیست چون ترک و فعل احکام الزامی مستلزم مفسده و عقاب است اما ترک و فعل مستحب و مکروه مستلزم مفسده و عقاب نیست.

مقدمه دوم: این مقدمه هم در مباحث گذشته بحث شده و آن این است که تعلم واجب طریقی است نه نفسی یعنی اگر تعلم و یادگیری احکام واجب است نه اینکه فی نفسه واجب باشد بلکه به خاطر این است که مصالح فوت نشود و از وقوع در مفاسد جلوگیری شود به این معنی که انسان باید احکام را یاد بگیرد تا مصالح از او فوت نشود و در مفسده قرار نگیرد؛ این مطلب را در بحث اصول تفصیلاً اشاره کرده‌ایم به اینکه آیا اصلاً تعلم واجب است یا نه اگر واجب است وجوب آن چه وجوبی است. چند قول در این مسئله وجود دارد که بحث آن مطرح شد.

مقدمه سوم: تعلیم و تبلیغ احکام در جایی واجب است که تعلم در آن واجب است یعنی هر جا تعلم واجب باشد تعلیم واجب است و هر جا تعلم واجب نباشد تعلیم هم واجب نیست؛ نمی‌شود و معنی ندارد که تعلیم واجب باشد در جایی ولی تعلم واجب نباشد؛ اصل وجوب تعلیم هم سابقاً به واسطه ادله ثابت شده است.

نتیجه: بعد از ذکر این سه مقدمه نتیجه این است که تعلیم و تبلیغ احکام در خصوص احکام الزامیه واجب است چون تعلیم در جایی واجب است که تعلم واجب است و تعلم هم فقط در خصوص احکام الزامیه واجب است پس نتیجه می‌گیریم که تعلیم فقط در خصوص احکام الزامیه واجب است و در غیر احکام الزامیه واجب نیست و هذا هو المطلوب.

بررسی دلیل دوم:

در رابطه با این دلیل به حسب ظاهر هر سه مقدمه تمام است یعنی اینکه تعلم واجب است ولی در خصوص احکام الزامی و نسبت به احکام غیر الزامی چرا تعلم واجب باشد؟ اگر کسی اگر حکم مستحبات و مکروهات را یاد نگیرد معصیت کرده است؟ اگر کسی به خاطر ترک تعلم مکروه و مستحب مثلاً مکروهی را مرتکب و مستحبی را ترک کند، آیا این موجب عقاب است؟ البته توجه داشته باشید فرض این است که وجوب تعلم وجوب نفسی ندارد، وجوب طریقی دارد یعنی باید یاد بگیرد تا در مفسده قرار نگیرد و مصالح از او فوت نشود؛ مصلحت واجبات الزامی است و مفسده محرّمات هم لازم الاجتناب است برای اینکه این مصلحت ملزمه از او فوت نشود یا در یک مفسده لازمه الاجتناب قرار نگیرد چاره‌ای ندارد جز یادگیری واجبات و محرّمات اما در مستحبات مصلحت راجحة الاستیفاء است یعنی لزومی ندارد استیفاء مصلحت چیزی که مستحب است در مکروهات مفسده‌ی راجحة الاجتناب است و اجتناب از مکروهات لزوم ندارد. وقتی مصلحت و مفسده مکروه و مستحب رحجان دارد نه لزوم آیا باز هم می‌توان گفت تعلم احکام ترخیصی واجب است ولو به نحو وجوب طریقی؟ وجوب طریقی تعلم به چه معناست؟ اینکه می‌گوییم تعلم واجب ولی به وجوب طریقی به چه معناست؟ یعنی لأن لایفوت عنه المصالح و لا یقع فی المفساد؛ و این وجوب طریقی است وقتی مصلحت و مفسده‌ی لزومی در کار نیست با ترک تعلم احکام ترخیصی گرفتار فوت مصلحت و وقوع در مفسده نمی‌شود نهایتش این است که یک مصلحت راجحه از دست او می‌رود و یا یک مفسده راجحة الاجتناب ذمه او را می‌گیرد؛ آیا می‌توانیم به این اعتبار مدعی شویم که تعلم وجوب طریقی دارد؟ آیا می‌توانیم بگوییم که تعلم واجب بالنسبة الی الاحکام الترخیصیة؟ به حسب ظاهر نمی‌توان گفت که واجب است چون مصالح و مفساد آن الزامی نیست.

مقدمه سوم هم به حسب ظاهر تمام است یعنی تعلیم و تبلیغ در جایی واجب است که تعلم واجب است اگر تعلم واجب نباشد تبلیغ و اعلام هم واجب نیست. بنابراین دلیل دوم به نظر می‌رسد فی الجمله دلیل قابل اعتمادی است.

دلیل سوم:

این دلیل در واقع همان مطلبی است که در گذشته بیان شد به این معنی که تسبیب الی الحرام فقط مربوط به احکام الزامیه است و شامل احکام غیر الزامی نمی‌شود؛ دلیل سوم اصل وجوب اعلام، قیاس بود به این بیان که ترک اعلام تسبیب الی الحرام است و تسبیب الی الحرام هم حرام است پس ترک اعلام حرام است؛ نتیجه اینکه باید اعلام بکند این دلیل مختص به احکام الزامی است و شامل احکام غیر الزامی نمی‌شود مثل آیات که ادعا شد مختص به احکام الزامی می‌باشد در اینجا هم می‌گویند این دلیل هم مختص به احکام الزامی است چون فرض کنید کسی یک حکم مکروه را اشتباهاً حرام نقل کند و یا یک حکم مستحب را واجب اعلام کند مثلاً دعای عند رؤیة الهلال مستحب است این شخص ناقل در مقام نقل فتوی به دیگران بگوید دعاء عند رؤیة الهلال واجب است؛ اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ اینجا ناقل سبب شده که مکلف عمل مستحبی را همیشه اتیان کند پس این تسبیب به حرام نیست بلکه تسبیب به اتیان همیشگی عمل غیر واجب است یا در جایی که چیزی مکروه است و این شخص آن را حرام نقل کرده این باعث این شده که عامی به صورت دائمی از آن اجتناب کند پس تسبیب الی الحرام نیست بلکه اوفق با احتیاط است. بنابراین دلیل سوم وجوب اعلام را مختص به احکام الزامی می‌کند.

بررسی دلیل سوم:

البته چنانچه سابقاً گفتیم تمامیت این دلیل مبتنی بر پذیرش کبراست ولی مسئله این است که در آن بحث این کبری محل اختلاف است لذا اگر کبری این دلیل را نپذیریم اصل دلالت این محل اشکال است لذا این دلیل خیلی قابل اتکا نیست.

نظریه مختار:

نتیجه بحث تا اینجا این شد که سه دلیل برای قول به اختصاص وجوب اعلام به احکام الزامیه ذکر کردیم از این سه دلیل، دلیل اول و سوم مخدوش بود و دلیل دوم باقی ماند که این دلیل به حسب ظاهر وجوب اعلام را نسبت به احکام غیر الزامی رد می‌کند. اما نکته‌ای که وجود دارد این است که در اینجا بالاخره اگر یک حکم مکروه را اشتباهاً حرام اعلام کند این یک الزام و مشقت و کلفتی را بر مکلف ایجاد می‌کند و مکلف باید همیشه خود را ملزم بداند از این مکروه فاصله بگیرد یا اگر حکم مستحبی را به صورت وجوب بیان کند این هم یک کلفت و مشقت و تضییقی برای مکلف می‌باشد و همیشه باید این را انجام دهد و احساس می‌کند اگر یک وقت ترک شود این یک واجب را ترک کرده این خودش یک مشقت و کلفتی است.

باید توجه کرد ایجاد تضییق در نظر شارع بر مکلفین جایز نیست دلیل نفی عسر و حرج یا نفی مشقت و تضییق غیر از آن مقداری که از ناحیه خود تکلیف ایجاد می‌شود اقتضاء می‌کند که هر چیزی که موجب تضییق و مشقت و عسر و حرج شود، مرفوع است البته اصل تکلیف مشقت دارد اما در مواردی که انسان تردید و شک دارد یا یک تضییقی است که خارج از حد اصل تکلیف است، این عسر و حرج‌ها توسط خود شارع برداشته شده یعنی شارع راضی نیست مکلفین به مشقت و زحمت بیش از اندازه بیفتند؛ حال با توجه به این نکته هر چند بعضی خواسته‌اند با استناد به این جهت به طور کلی بگویند اعلام در احکام غیر الزامی و ترخیصی هم واجب است همان گونه که در مورد احکام الزامی واجب است، مثل مرحوم آقای فاضل که ایشان می‌گویند برای اینکه این مشقت پیش نیاید اعلام به مکلفین حتی در احکام غیر الزامی هم واجب است^۱ اما به نظر ما این اطلاق قابل قبول نیست؛ چون درست است که تضییق و مشقت اگر محقق شود قطعاً مرضی شارع نیست و شارع نمی‌پسندد مکلفین به زحمت بیفتند اما اگر تضییق و مشقت نباشد اینجا مشکلی ایجاد نمی‌کند مثلاً فرض کنید کسی فتوای مجتهد را که به حسب واقع مستحب بوده به نحو وجوب اعلام کرده مثلاً دعاء عند رؤیة الهلال که این دعا ماهی یکبار اتفاق می‌افتد و تازه آیا رؤیت بشود یا نه، اینکه در طول سال این شخص ملزم بشود به دعاء عند رؤیة الهلال چند بار اتفاق می‌افتد؟ این تضییق و مشقتی ندارد لذا می‌توان گفت اعلام واجب نیست اما فرض کنید ناقل یک فتوایی را نقل کرده که این مکلف مجبور است مثلاً به دفعات مکرر از چیزی اجتناب کند یا هر روز انجام دهد، در این صورت موجب تضییق و مشقت است لذا اینجا اعلام واجب است.

پس ما نمی‌توانیم به طور کلی بگوییم اگر حکم غیر الزامی را به صورت الزامی بیان کند این مستلزم تضییق و مشقت بر مکلف است لذا هر جا آن حکم موجب تضییق باشد اعلام واجب و هر گاه موجب تضییق نشود، اعلام واجب نیست و با وجود این نکته دیگر دلیل دوم هم کارایی خودش را از دست می‌دهد. این دلیل قهراً وجوب اعلام را مختص می‌کند به احکام

۱. تفصیل الشریعة، اجتهاد و تقلید، ص ۳۷۸.

الزامی اما در مورد احکام غیر الزامی اعلام واجب نیست در صورتی که عنوان ثانوی مشقت و عسر و حرج و تضییق پیش نیاید ولی اگر این امر مستلزم تضییق و مشقت بر مکلف باشد، قهراً آنجا هم به نظر ما اعلام واجب است.

سؤال: جوابی که می‌توان به این مطلب داد این است که اگر گفته شود اعلام، واجب نیست باعث اندارس دین می‌شود به این صورت که مثلاً اگر به عامی گفته شود دعای عند رؤیة الهلال واجب است و این شخص سال‌ها آن را انجام دهد بعد عالمی دیگر به او بگوید که حکم آن وجوب نبوده این باعث می‌شود که شخص عامی نسبت به احکام با نگاه تردید بنگرد و اگر این مسئله شایع بشود باعث اندارس دین خواهد شد. لذا اعلام واجب است مطلقاً چرا که اگر در مواردی واجب نباشد به مرور باعث اندارس دین خواهد شد.

استاد: وجوب تبلیغ برای حفظ دین و جلوگیری از اندارس یک معنای عامی دارد در همانجا هم ممکن است کسی بگوید که تبلیغ احکام واجب است برای اینکه دین منهدم نشود باید احکام بیان و اعلام شود اما دین یک حداقلی دارد و اساس آن همان واجبات و محرمات است که باید حفظ شود حال اگر مستحبات و مکروهات اگر گفته نشود، آیا این باعث اندارس دین است؟ منظور اصل وجوب تبلیغ است که ما آن را از آیات و روایات استفاده کردیم و غرض تبلیغ حفظ دین از انهدام و اندارس است حال اگر واجبات و محرمات بیان شود، دین حفظ خواهد شد. چون حداقل آن محفوظ است و چیزی از واجبات ترک و یا چیزی از محرمات انجام نمی‌شود لذا دین منهدم و مندرس نمی‌شود؛ انهدام و اندارس به این است که واجبات و محرمات اشتباه نقل شود و در صورتی که مثال آورده شد در مورد حکم مستحبی که واجب شده و موجب مشقت و تضییق هم نیست عدم اعلام موجب اندارس و انهدام نمی‌شود.

تذکر اخلاقی: انواع رزق و روزی

جلسه آخر سال یک هزار سیصد و نود و یک است و معلوم نیست که تا سال بعد چه اتفاقاتی بیفتند و چه کسانی باشند و چه کسانی نباشند؛ واقعاً انسان از هیچ چیزی راجع به خودش در آینده خبر ندارد. از جمله چیزهایی که نسبت به آن اطلاع ندارد رزق و روزی است؛ رزق و روزی مانند چیزهایی دیگر مثل مصیبت‌ها و مرگ و فراز و فرودها هیچ برای انسان معلوم نیست لذا بهترین راه این است که انسان توکل بر خداوند متعال بکند و امورش را تفویض به خداوند بکند و خداوند را وکیل خودش قرار دهد نه اینکه بنشیند و حرکت نکند؛ حرکت و تلاش باید داشته باشد اما یک اطمینانی داشته باشد که وکیلی دارد مثل خداوند و واقعاً انسان باید این اطمینان را در خودش ایجاد کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنَّ أُنْتَ لَمْ تَأْتَهُ أَتَاكَ»^۱.

دو نوع رزق وجود دارد: رزقی که تو به دنبال آن هستی و رزقی که به دنبال توست نوع دوم رزق به گونه‌ای است که اگر تو به دنبال آن نروی، به سراغ تو می‌آید.

طلب رزق هیچ اشکالی ندارد یعنی این دو رزق هیچ کدام مذموم نیست و انسان باید در طلب رزق و روزی باشد این پسندیده و مطلوب است اما گاهی رزق‌هایی است که من حیث لایحتساب نصیب انسان می‌شود؛ عواملی برای تحقق این

۱. نهج البلاغة، نامه ۳۱.

مسئله وجود دارد یعنی رزقی که یطلبنا، یک بخش زیادی از آن معلول رفتارها و کارهای خود ماست معلول باورهای ماست هم از نظر اعتقادی که واقعاً همه چیز را خدا بدانیم اگر این رزق به سراغ ما آمد که فیها اگر هم نیامد، ملول و غمگین و ناراحت نباشیم. عواملی زیادی دارد از جمله: ذهن و عقیده و قلب پاک و خوش نیت و خیر خواه بودن و مدد کار دیگران بودن، مراقبت نسبت به دیگران مخصوصاً پدر و مادر، دعای پدر و مادر مخصوصاً، صدقه دادن و توسلات که مجموعه این مسائل است که رزق را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود که بدنبال انسان بیاید. حال ما باید در طلب رزق باشیم در حدی که در زندگی نیاز است و این یک مجاهدت است و هم کارهایی بکنیم که اینها عوامل معنوی هستند تا رزق نوع دوم تقویت بشود.

انشاء الله خداوند تبارک و تعالی در کنار صحت و سلامت و عافیت و توفیق در امور مادی و معنوی در سال آینده هر دو نوع رزق را مخصوصاً نوع دوم را نصیب ما بفرماید.

«والحمد لله رب العالمین»